



مرجعی برای مترجمان:

غیبتی چشم گیر در عرصه ترجمه

○ مهدی افشار

هندوان مهابهارتا است همراه با افزوده‌هایی از خود مقفع مثل باب «الفحص عن امر دمنه» تا دمنه خائن را به جهت گناهی که می‌کند بی‌کیفر نگذارد.

پژوهش‌گران در این اثر بزرگ که تا این حد در ادبیات مشرق زمین شهرت دارد و مورد توجه و اقبال مغرب زمینی‌ها قرار گرفته - بیش‌تر به لطف انوار سهیلی - با باب‌هایی مواجه‌اند که می‌توانسته اصل هندی داشته باشد و پاره‌ای شباهت‌ها را با اصل سنسکریت دارد. ورود به بحث مقایسه نسخه‌ها و ترجمه‌های متعدد از این کتاب نفیس، می‌تواند بحثی دراز دامن باشد که راقم را از اصل مطلب و هدفی که در این مقال پی می‌گیرد، دور می‌دارد.

یحتمل این شیوه ترجمه در سایر متون خواه علمی، خواه حکمی و یا ادبی وجود می‌داشته چنین نگرشی به ترجمه در زبان فارسی و در ایران سده نوزده و به‌خصوص از زمان پای گرفتن دارالفنون و سال‌های بعد از آن ادامه داشت تا آن جا که می‌دانیم در قلمرو ادبیات داستانی مترجمان به خود اجازه می‌دادند انواع اقتباسات و تغییرات را

ترجمه بخاری با عنوان داستان‌های بیدپای آن چنان تفاوتی را بین دو متن نشان می‌دهد که دشوار بتوان این دو را ترجمه‌ای از یک منبع واحد دانست. بارزترین تفاوت در عنوان کتاب است. تا آن جا که می‌دانیم عنوان اصلی کتاب در زبان سنسکریت پنجانتترا یا پنج فصل بوده که در همان زمان برزویه پزشک آن را به «کلیک و دمنک» تغییر داده که نام دو شغال است که در خدمت شیری هستند. براساس نسخه‌ای که از زبان سریانی در زمان حیات برزویه پزشک و یا اندک زمانی پس از وی تهیه شده و شاید نزدیک‌ترین متن به نسخه برزویه باشد به جای پنج فصل با ده فصل مواجه‌ایم و وقتی نصرالله منشی کتاب را از عربی و از ترجمه المقفع به فارسی دری بازگرداند با پانزده فصل مواجه‌ایم که نشان از تغییراتی می‌دهد که یحتمل ابن مقفع در ترجمه به عربی پدید آورده و یا بعدها نصرالله منشی بر آن افزوده. در هر حال کلیله و دمنه کنونی، ترجمه نصرالله منشی که در اختیار داریم آمیزه‌ای از دو کتاب است که یکی همان پنجانتترا و دیگری کتاب حماسه بزرگ و معتبر

نمی‌دانم حنین بن اسحاق یا یعقوب بن اسحاق الکندی و یا ثابت بن قره و ابراهیم دهکی و دیگر مترجمان سده‌های نخستین جهان اسلام در دربار خلفای عباسی چه‌گونه آثار جالینوس و اقلیدس و افلاطون و ارسطو و دیگر علما و حکمای یونانی و ایرانی و هندی را به عربی باز می‌گردانده‌اند؟ نمی‌دانم اینان به چه دست‌افزارهایی توسل می‌جستند وقتی در برابر واژه‌ای متوقف می‌شدند و به کدام مرجعی روی می‌آوردند وقتی متنی را در نمی‌یافتند؟ تردید دارم حنین همه واژگان به کار رفته در متون طب جالینوسی را در سینه می‌داشته و یقین دارم که یعقوب الکندی در برابر بسیاری از مفاهیم افلاطونی دچار سردرگمی می‌شده که عمرو بن بحر جاحظ به پیرایش و ویرایش این متون پرداخته و بعدها علمای دیگر ناگزیر شده‌اند شروخی بر این متون ترجمه شده، رقم بزنند.

ترجمه کلیله و دمنه از متن هندی به پهلوی و از پهلوی به عربی و از عربی به فارسی دری توسط ابوالمعالی نصرالله بن محمد بن عبدالحمید منشی و مقایسه آن با



نبود دست افزار اصلی
 مترجم یعنی واژه نامه یا
 فرهنگ یا لغت نامه و یا با
 هر نام دیگری که خوانده
 شود، مترجمان را با
 دشواری های عدیده ای
 مواجه می ساخته است

خلاً دیگری که در قلمرو
 ترجمه به چشم می خورد،
 غیبت منابع اطلاع رسانی
 در حوزه کتاب های ترجمه
 شده یا در دست ترجمه
 است



پروژه نگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

دوزبانه عربی به فارسی و فارسی به عربی البلیغة المترجم فی اللغة است که در نیمه نخست سده پنجم هجری (۴۳۸) تألیف شده و نگارنده آن ناشناخته است.

البته پیش از اسلام فرهنگ های یک زبانه چندی می داشته ایم که متعلق به زبان پهلوی بوده و از آن ها جز نامی به جای نمانده مانند فرهنگ مناخات ای و اویم و در سال های بعد سخن از فرهنگ قطران تبریزی و رودکی است که از این دو فرهنگ نشانی نمانده و قدیمی ترین واژه نامه فارسی به فارسی لغت فرس اسدی طوسی است. اما این جا سخن از دست افزارهای مترجمان است که همان فرهنگ های دوزبانه است.

بی تجربگی در فرهنگ نویسی خود مشکلات عدیده ای برای مراجعه کننده در پی می داشته. همین فرهنگ البلیغة المترجم فاقد نظم منطقی ای بوده و براساس معنای لغت دسته بندی می شده. حتی در لغت فرس نیز نظم رایج الفبای فارسی در فرهنگ های امروزی حاکم نیست، بلکه نظم الفبای آخر هر ماده لغت مورد نظر است.

که بر ترجمه ها نوشته می شود، گاه تفاوت های ترجمه از یک متن واحد را چنان ظریف نشان می دهد که داوری بین کژی و راستی را دشوار می کند و به اعتباری هر دو می تواند صحیح باشد، منتها از دو منظر.

در این جا سخن از ترجمه های بد و نارسا و ناتوان نیست که حتی اگر هم باشد تفاوت میان آن ها از جابلقا تا جابلسا نیست. داستان های بیدپای و کلیله و دمنه تنها شمیمی دارد از پنجانتترا. هر چند که هر یک از آن آثار برای خود اعتباری عظیم دارند، لکن ترجمه نیستند.

در قلمرو علوم و فلسفه نیز می تواند چنین باشد. شاید اگر ترجمه هایی دقیق از آثار حکمی هلنیستی می داشتیم و مباحثات ابن رشد و غزالی به گونه دیگری بود و یا اصلاً دعوایی در میان نبود و هم سویی بیش تری دیده می شد.

در جایی از تاریخ ادبیات ایران زمین سخنی از فرهنگ های دوزبانه در میان نیست که یک سر آن به زبان یونانی و فرهنگ هلنیستی وصل شده باشد. قدیمی ترین فرهنگ دوزبانه ای که یک سر آن فارسی باشد، فرهنگ

در متونی که ترجمه می کردند به عمل آورند و نام قهرمان را نیز دگرگون کنند و حتی فضای داستان و یا آن چه را که Setting خوانده می شود تغییر دهند به نوعی که خواننده دیگر احساس نمی کرد متنی را می خواند که حوادث آن مثلاً در مغرب زمین اتفاق افتاده. نمونه بارز آن روش مرحوم ذبیح الله منصور است که آخرین سلاله از همان مترجمان دوران گذشته است.

علت این همه تفاوت در ترجمه چیست؟ آیا می توان این رویکرد به ترجمه را عدم التزام مترجم نسبت به اثر دانست. شاید، لکن مهم تر از آن باید در نبود و غیبت منابع مراجعه مانند واژه نامه ها، فرهنگ ها و دست افزارهایی دانست که مانع از فهم درست مطلب می شده و مترجم صرفاً استنباطات و دریافت ها و مستدرکات خود را به روی کاغذ منتقل می کرده.

مقایسه دو نسخه ترجمه شده از متنی واحد قطعاً همراه با تفاوت هایی است، اما این تفاوت ها در حد کژفهمی و یا حذف پاره ای عبارات و حداکثر بندهاست و نقدهایی

و همین نبود دست‌افزار اصلی مترجم یعنی واژه‌نامه یا فرهنگ یا لغت‌نامه و یا با هر نام دیگری که خوانده شود، مترجمان را با دشواری‌های عدیده‌ای مواجه می‌ساخته است.

از عمر نخستین واژه‌نامه فارسی - فرانسوی که در سال ۱۳۰۴ قمری در تهران به چاپ رسید، صد و پنجاه سال نمی‌گذرد، این فرهنگ توسط سرتیپ علی‌اکبرخان تألیف شده بود که خود از معلمان دارالفنون بود. از دیگر واژه‌نامه‌های فارسی به فرانسه می‌توان از فرهنگ غفاری یاد کرد در هشت مجلد که در سال ۱۳۳۵ به چاپ رسید.

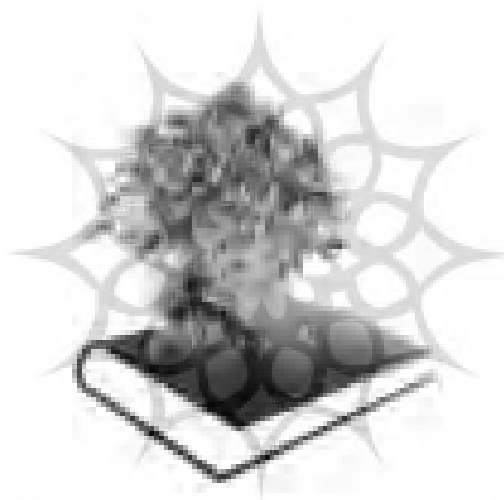
نخستین فرهنگ دوزبانه فارسی به انگلیسی در سال ۱۷۷۷ در دانشگاه آکسفورد انگلیس چاپ و منتشر شد. این فرهنگ تألیف جان ریچاردسون و حاوی ۵۰ هزار لغت فارسی با معادل انگلیسی است. در قرن نوزدهم چندین فرهنگ فارسی - انگلیسی منتشر شد که از آن جمله است فرهنگ گلدوین (۱۸۰۲) فرهنگ تطبیقی (فارسی - انگلیسی؛ عربی و دیگر زبان‌های اروپایی) تألیف وستون (۱۸۰۲) فرهنگ بارتو (۱۸۰۴) فرهنگ ویلکینز (۱۸۰۶ - ۱۸۱۰) فرهنگ هایپکینز (فارسی - عربی - انگلیسی) به سال ۱۸۱۰، فرهنگ ریچاردسون (لندن ۱۸۲۹) فرهنگ جانسون (فارسی - عربی - انگلیسی) به سال ۱۸۲۵، فرهنگ پالمرو و سرانجام فرهنگ استینگاس. از دیگر فرهنگ‌های برجسته دوزبانه فرهنگ انگلیسی به فارسی و فارسی به انگلیسی ختم لمبتون با عنوان Persian Vocabulary است. خانم لمبتون این کتاب را برای انگلیسی‌زبانان تألیف کرده که قصد فراگیری زبان فارسی را دارند. نکته در یادماندن این جاست که هیچ یک از این فرهنگ‌ها برای مترجمان ایرانی تدوین نشده چرا که زبان مبدا همه این‌ها فارسی است و زبان مقصدشان انگلیسی یا فرانسوی است و برای اروپاییان تألیف شده بود که سودای یادگیری زبان فارسی را می‌داشته‌اند.

نخستین فرهنگ معتبری که برای مترجمان فارسی زبان تدوین شد و امروزه نیز دست‌افزار اصلی مترجمان انگلیسی به فارسی است، فرهنگ مرحوم حبیب است که در سال ۱۳۱۰ انتشار یافت و این فرهنگ به‌رغم کمبودهایی که در آن مشاهده می‌شود، که ریشه در نخستین بودن آن دارد، هنوز هم یکی از برجسته‌ترین فرهنگ‌های دوزبانه به شمار می‌رود و دست‌افزار قابل اطمینانی برای مترجمان است.

ویرایش جدید فرهنگ آریانپور که در شش جلد تدوین شده، بسیاری از ضعف‌های ویرایش پنج جلدی قبلی را پوشانده، لکن داوری قطعی درخصوص این ویرایش جدید منوط است به تدقیق بیشتر و بهره‌گیری وسیع‌تر از آن.

حضور فرهنگ‌های عمومی دوزبانه و چندزبانه و نیز حضور فرهنگ‌های عمومی یک زبانه انگلیسی به انگلیسی یا فرانسوی به فرانسوی و دیگر زبان‌ها که به توصیف و شرح واژه‌ها می‌پردازند و تصویری دقیق از مفهوم واژه را در ذهن مترجمان جا می‌اندازند زمینه‌های

اما همه این فرهنگ‌ها باز هم مترجمان را کفایت نمی‌کند و باید راه کارهای دیگری بازیافت. راقم چاره کار را در تدوین فرهنگ دوزبانه‌ای می‌بیند که هم متضمن ویژگی‌های فرهنگ یک زبانه یعنی definition واژگان، و هم مشتمل بر معادل‌ها باشد که این ویژگی مخصوص فرهنگ‌های دوزبانه است



رشد ترجمه را در کشورمان هموار کرد و امروزه به لطف همین واژه‌نامه‌ها و فرهنگ‌ها بسیاری از مشکلات مترجمان رفع شده است. تدوین و چاپ واژه‌نامه‌های تخصصی در موضوعات مختلف معارف بشری از علوم و فنون گرفته تا هنرهای مستطرفه و ورزش و نظامی‌گری و حضور فرهنگ‌هایی حتی در قلمرو خود زبان که سطوح زبانی مختلف را نشان می‌دهند از فرهنگ وی Slang (زبان کوچه) و زبان محاوره (Colloquial) و زبان عامه (Vulgar) تا زبان پالوده (Euphemism) و نیز فرهنگ‌هایی در حوزه اصطلاحات (idioms) و ضرب‌المثل‌های (Proverbs) راه را برای مترجمان هموار کرده است. همین دست‌افزارها و سایر منابع یاری‌بخش مترجمان هستند که توقع جامعه فرهنگی را از مترجمان بالا برده و وقتی صحبت از دقت و امانت در ترجمه می‌شود، مفهیمی اراده می‌گردد که دیگر شباهتی به مفاهیم دقت و امانت در ترجمه آثاری چون کلیله و دمنه نیست.

دقت نه تنها مفهومی فراتر از ترجمه لفظ به لفظ دارد که از مترجم طلب می‌شود مفاهیم و نکاتی را که نویسنده اصلی در ذهن داشته بیان کند و به اصطلاح از مترجم خواسته می‌شود که بین سطور را هم بخواند که می‌گویند *Between the Lines* More important than Lines. چنانکه بورخس به یکی از مترجمان خود (ایتالیایی زبان) گفته بود: «چرا هر چه می‌نویسم ترجمه می‌کنی؟ آن چه می‌خواهم بگویم ترجمه کن.»

مفهوم امانت در ترجمه نیز، مفهومی عمیق‌تر از آن چه پیش از این دریافته می‌شد یافته است و آن در گذشتن از صورت‌های کلامی و راه یافتن به اعماق ذهن نویسنده و پی بردن به گوهر اندیشه او است.

مترجم امین کسی است که وقتی دست به ترجمه اثری می‌زند، اثری را باز می‌آفریند که اگر نویسنده اصلی می‌خواست به زبان مقصد بنویسد، بدان گونه می‌نوشت.

شنیده‌ام و شاید شنیده باشید که گفته‌اند وقتی مرحوم آرام (روانش شاد باد) کتاب ارجمند علم و تمدن در اسلام تألیف استاد سیدحسین نصر را از زبان انگلیسی به فارسی برگرداند، استاد گفتند اگر می‌خواستیم این کتاب را به فارسی بنویسیم این گونه می‌نوشتیم که مرحوم آرام ترجمه کردند. نمی‌دانم آیا حکیمان و علمای یونان باستان در صورتی که آثار خود را به عربی می‌دیدند، همین سخن را بر زبان می‌آوردند. بسیار بعید می‌دانم.

واژه‌نامه‌ای دیگر

اما همه این فرهنگ‌ها باز هم مترجمان را کفایت نمی‌کند و باید راه کارهای دیگری بازیافت. راقم چاره کار را در تدوین فرهنگ دوزبانه‌ای می‌بیند که متضمن هم ویژگی‌های فرهنگ یک زبانه یعنی definition واژگان و هم مشتمل بر معادل‌ها باشد که این ویژگی مخصوص فرهنگ‌های دوزبانه است. مثالی اهمیت این نوع فرهنگ را روشن می‌کند. معادل‌های فارسی یک واژه معمولاً محدودکننده حوزه اندیشه مترجم هستند. برای مثال در فرهنگ آریان‌پور در برابر واژه good معادل‌های خوب، نیک، نیکو و پسندیده آمده وقتی مترجمی به عبارت good fellow می‌رسد اگر بنویسد آدم خوب، آدم نیک، آدم نیکو، آدم پسندیده ترجمه مطلوبی نکرده و اگر بنویسد «آدم شریف» ترجمه درستی کرده، بنابراین شریف در این جا معادل good است اگر برای عبارت hearty good بنویسد خوب قلب، نیک قلب، پسندیده قلب ترجمه درستی نکرده بلکه باید ترجمه کند خوش قلب. نه معادل «شریف» و نه «خوش» در این مجموعه معادل‌ها نیامده است. در تعریف اول واژه good فرهنگ New World Dictionary آمده است. suitable to a purpose این تعریف، دست مترجم را باز می‌گذارد تا متناسب با متن، واژه را برگزیده و در عین حال از معادل‌ها بهره‌مند شود.

اما در مورد اعلام

اعراب به جهت ساختار زبانی خاصشان به هنگام

ترجمه از زبان‌های پهلوی هندی، یونانی، سریانی و دیگر زبان‌های غیرسامی برای خود اصطلاحات و واژگانی وضع می‌کردند و نام‌های خاص و اعلام را با نظام آوایی خود تطبیق می‌دادند. چنانکه نام فیلسوف یونانی که به لاتین به صورت Chrysisippus (۲۸۰ - ۲۰۶ ق.م) نوشته می‌شود خروسیپوس خوانده‌اند، یا Titus واعظ مسیحی یونانی‌الصل مصاحب و همکار پولس رسول را تیطس خوانده‌اند و Plato را افلاطون تلفظ کرده‌اند. اما مترجمان ایرانی همچنان بر سر چند راهی حیرت مانده‌اند. آیا به شیوه عرب‌ها کارکاسون یا کارکاسر Carcassonne (شهری در جنوب فرانسه) را قرقشونه و یا سویل (Sevill جزیره‌ای در مدیترانه) را سقلیه و تراس (Trace منطقه‌ای در آسیای صغیر) را تراکیا نام نهند؟ و یا از نام‌هایی که از تلفظ لاتین آن‌ها برمی‌آید بهره گیرند؟

واقعاً تکلیف چیست؟ این دشواری‌ای است که ربطی به توانایی مترجم ندارد. مترجمان با تجربه با همان مشکلی مواجه‌اند که مترجمان نوپا با آن دست به گریبانند.

کار زمانی دشوارتر می‌شود و خطا زمانی چشم‌گیرتر که نام‌های شناخته شده فارسی به صورت محرف در متون اروپایی ضبط می‌شود و مترجم ایرانی همان صورت محرف را منتقل می‌کند مثلاً نام اردشیر به صورت Artakhshatra و اشک به صورت Arsaces ضبط شده و مترجم به شیوه نادرست این نام را حفظ می‌کند.

چند سال پیش آقای غلام‌حسین صدری افشار و خانم نسرتین و نسترن حکمی و هاجر خانمحمد همتی به خرج دادند و کتابی تألیف کردند با عنوان فرهنگ مترجم و همین‌جا مرا سپاسی بسیار است از آن تلاش.

این کتاب متضمن معادل‌های نام‌های خاص اعم از اشخاص، جای‌ها، کتاب‌ها، قوم‌ها، زبان‌ها، مؤسسات و نهادها، اختصارات، القاب، ماه‌ها، اعیاد و پاره‌ای از اصطلاحات است.

گرچه کتاب فی حد ذاته خوب است و مؤلفان آن در حد توان کوشیده‌اند، اما ضرورت بازنگری در اعلام امری گریزناپذیر می‌نماید. این کتاب به مراجعه‌کننده می‌آموزد که اعراب مثلاً در برابر اسم خاص Cartage قرطاجه را به کار می‌گیرند، اما پیشنهادی برای تلفظ آن در زبان فارسی نیست. آیا باید کارتاژ بگوییم یا قرطاجه؟ در روزگاری زندگی می‌کنیم که عصر ارتباطات است و در این روزگار دشوار بتوان رضایت داد که همان تلفظی را به کار ببریم که در گذشته‌های دور توسط عرب‌ها وضع شده است. پاره‌ای اسامی خاص این فرهنگ در اصل عربی است و بدیهی است که باید همان تلفظی به کار رود که در میان اعراب مرسوم است. یعنی حق نداریم اریحا را جریکو بخوانیم چه اریحا نامی لبنانی است و نیز چنین است در خصوص اسامی پذیرفته شده مانند ارسطو و افلاطون و سقراط و دیمقراطیس. اما در خصوص اسامی علم یونانی یا لاتینی یا اروپایی که اعراب در دستگاه تصریف زبانی خود به نوعی دیگر به کار می‌گیرند موظف نیستیم به شیوه اعراب تلفظ

همه‌روزه به جهت قوت گرفتن امکانات ارتباطی نام‌های عام یا خاص بسیاری به زبان فارسی وارد می‌شود. باید نویسنده با نظر داشت به سیستم آوایی مان که بسیار انعطاف‌پذیر است، صورت تلفظی را باید که نزدیک‌تر به تلفظ متکلمان به آن زبان است و از این طریق راه تفهیم و تفهم را هموارتر گردانیم



کنیم. لازم است با توجه به نظام آوایی خود که نزدیک‌تر به زبان اصلی می‌تواند باشد، آن نام را تلفظ کنیم. شاید یکی از وظایف فرهنگستان ادب فارسی همین باشد که تکلیف مترجمان را با نام‌های خارجی غیرعربی مشخص کند. چرا که نام‌های عربی تکلیف روشنی دارند. آمیختگی فرهنگ عربی با فرهنگ اسلامی و عجین بودن این فرهنگ اخیر با فرهنگ ایرانی کار را ساده کرده است. اما باید نشست و مشخص کرد که بالاخره نام Borgia در ایتالیا را چه‌گونه تلفظ کنیم بروجا، بروخا یا بورژا؟

همه‌روزه به جهت قوت گرفتن امکانات ارتباطی نام‌های عام یا خاص بسیاری به زبان فارسی وارد می‌شود. باید نویسنده با نظر داشت به سیستم آوایی مان که بسیار انعطاف‌پذیر است، صورت تلفظی را باید که نزدیک‌تر به تلفظ متکلمان به آن زبان است و از این طریق راه تفهیم و تفهم را هموارتر گردانیم.

منابع اطلاع‌رسانی مترجمان

خلاً دیگری که در قلمرو ترجمه به چشم می‌خورد، غیبت منابع اطلاع‌رسانی در حوزه کتاب‌های ترجمه شده یا

در دست ترجمه است. چه بسیار مترجمانی که در نیمه راه و یا وخیم‌تر در پایان راه ترجمه کتابی، متوجه شده‌اند که آن کتاب توسط مترجم یا مترجمانی دیگر ترجمه شده و تلاششان هبائاً منثورا شده است. این مشکل در قلمرو رمان و ادبیات داستانی بیش‌تر به چشم می‌آید.

راقم زمانی که دفتر مطالعات ادبیات داستانی را در وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی دایر کرد، با یاری همکاران اقدام به تدوین کتاب‌شناسی رمان‌های مترجم کرد و با کوششی بسیار کلیه رمان‌هایی را گردآورد و معرفی کرد که در گستره زمانی‌ای به وسعت ۱۵۰ سال ترجمه شده بود، با یافتن نام اصلی کتاب. (بسیاری از مترجمان با توجه به موسیقی عنوان فارسی و یا عوامل و عناصر دیگر عنوان کتاب را تغییر می‌دهند). خوشبختانه این کتاب به چاپ رسیده و لاقلاً مترجمان می‌توانند اطمینان حاصل کنند که چه رمان‌هایی تا پایان سال ۱۳۷۳ ترجمه شده و به چاپ رسیده است.

ضروری است که این کوشش تلاوم یابد و اطلاعات کتاب‌شناسی به هنگام گردد.

نظیر همین روش را در حوزه‌های دیگر معارف بشری می‌توان به انجام رساند. به علاوه لازم است که یک کتاب‌شناسی آینده‌نگر نیز داشته باشیم که به مترجمان در هر حوزه اطلاع دهد که چه کتابی در دست ترجمه است. این شیوه نیز بسیار آسان است. اگر انجمن یا سازمانی برای مترجمان وجود می‌داشت، این مهم برعهده آن انجمن یا سازمان می‌بود و تا شکل‌گیری این انجمن، می‌توان واحدی در در وزارت ارشاد مامور کرد که از همه مترجمان و ناشران درخواست کند اطلاعات کتاب‌شناختی کتابی را که در دست ترجمه و نشر دارند، به آن واحد اعلام دارند و از این طریق هر مترجمی می‌تواند با استفسار از آن واحد از وضعیت کتابی که قصد ترجمه آن را دارد، مطلع گردد.

امید است با توسل به این دست‌افزارها و شیوه‌ها، جریان پرفیضان ترجمه را در همه عرصات معرفت بشری در بستری آرام‌تر، مطمئن‌تر و سودبخش‌تر جاری سازیم.

منابع:

- محمدبن عبدالله بخاری، داستان‌های بیدپای، به تصحیح پرویز نائل خانلری و محمد روشن. تهران: شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، ۱۳۶۱.
- ابوالمعالی نصرالله منشی، کلیله و دمنه، به تصحیح عبدالعظیم قریب. تهران: پیروز، بی‌تا.
- صدری افشار، غلامحسین، و... دست‌افزار مترجم، تهران: نشر آفتاب، ۱۳۶۳.
- مرادی، نورالله. مرجع‌شناسی. تهران: فرهنگ معاصر، ۱۳۷۴.
- نشر دانش. سال یازدهم شماره دوم، بهمن و اسفند ۱۳۶۹، اعلام در ترجمه، حسن فروغی.